

روزنامه

شماره ۴/۲

دوشنبه؛ ۲۹ تیر ۱۴۰۵؛ ۲۰ ژوئیه ۲۰۲۶



از وانگچوک چه می‌توان آموخت؟

قرار بود جابه‌جایی بامدادی «سونام وانگچوک» در تاریخ شنبه ۱۸ ژوئیه از محل اعتصاب غذا به بیمارستان، برای دولت هند پایان یک تجمع فرسایشی باشد؛ اما به‌جای خاموش کردن اعتراض، آن را از بدن یک کنش‌گر به شبکه‌ای گسترده‌تر منتقل کرد. ارزش تجربه‌ی وانگچوک برای مخاطب در نشان دادن چند اصل عملی مبارزه مدنی است. پایداری اعتراض در گرو منحصر نشدن به یک فرد خاص، روشن بودن هدف آن، پیش‌بینی وضعیت‌های محتمل و تبدیل سرکوب به هزینه‌ای سیاسی برای حکومت است.

وانگچوک پیش از ورود به این نزاع، در لداخ هند با فعالیت‌های آموزشی و محیط زیستی شناخته می‌شد. همین سابقه به او سرمایه‌ای اجتماعی بخشید که اعتراضش را از محدوده‌ی یک گروه سیاسی بیرون برد. اعتبار مبارزاتی یک شبه ساخته نمی‌شود. پیوند با مسایل ملموس، کار طولانی در میان مردم و آرایه‌ی راه حل‌های عملی، به کنش‌گر توانی می‌بخشد که تبلیغات رسمی به آسانی نمی‌تواند آن را نابود کند. تقلایی که فقط هنگام بحران خودنمایی کند، در برابر تخریب شخصیت آسیب‌پذیرتر است.

امر مهم دیگر، ضرورت تبدیل نارضایتی کلی به مطالباتی مشخص است. اعتراض وانگچوک به مخالفت مبهم با دولت محدود نماند. مساله‌ی تخلف در آزمون‌ها، مسوولیت نهادهای آموزشی و حق جوانان برای برخورداری از آینده‌ای عادلانه در مرکز آن قرار گرفت. مطالبه‌ی مشخص اجازه می‌دهد گروه‌های مختلف، بدون توافق تام بر سر همه‌ی مسایل سیاسی، حول هدفی مشترک جمع شوند. هرچه هدف مبهم‌تر باشد، حکومت آسان‌تر می‌تواند اعتراض را اغتشاش یا توطئه‌ی خارجی معرفی کند.

طراحی تداوم کار پس از حذف چهره‌ی اصلی نیز واجد اهمیت است. با انتقال وانگچوک، اعتصاب پایان نیافت و فرد دیگری ادامه‌ی آن را بر عهده گرفت. تجمع‌ها نیز در نقاط دیگر شکل گرفتند. در یک حرکت سازمان یافته، از پیش مشخص است که اگر چهره‌ی اصلی به هر نحوی حذف شد، چه کسی سخن‌گو خواهد بود، چه گروهی اطلاع‌رسانی خواهد کرد، چه کسانی پی‌گیری حقوقی را بر عهده خواهند گرفت و اعتراض چگونه ادامه خواهد یافت. جنبشی که همه چیزش به یک نفر وابسته باشد، عملاً شکست خود را به دوش می‌کشد.

اهمیت مبارزه بر سر روایت نیز نکته‌ای قابل اتکاست. دولت انتقال وانگچوک را اقدامی پزشکی و اجرای دستور قضایی معرفی کرد. مخالفان، آن را سرکوب اعتراضی مسالمت‌آمیز دانستند. در چنین گیر و داری، ثبت دقیق زمان، نحوه‌ی مداخله، وضعیت جسمی، خواست معترض و رفتار پلیس تعیین کننده بود. جنبش به خوبی وظیفه‌ی خود را در نشان دادن این که بحران جسمی معترض در نتیجه‌ی بسته بودن راه‌های عادی گفت‌وگو و پاسخ‌گویی اتفاق افتاده، انجام داد.

تبدیل سرکوب یک فرد به مساله‌ای عمومی نیز اقدامی موثر است. انتقال وانگچوک، احزاب مخالف، فعالان مدنی، دانشجویان و گروه‌های هم‌بستگی را به واکنش واداشت. این گسترش زمانی ممکن شد که اعتراض از سرنوشت یک فرد فراتر رفت و به سلامت زندانی یا اعتصاب‌کننده و مسوولیت دولت پیوند خورد. سرکوب هنگامی برای حکومت کم هزینه است که قربانی منزوی بماند. وظیفه‌ی شبکه‌های مبارزاتی شکستن همین انزواست.

اعتصاب غذا محدودیت‌هایی جدی دارد. طی آن، بدن معترض به میدان اصلی نبرد تبدیل شده و بدون سازمان‌دهی جمعی، مراقبت پزشکی مستقل و جان‌نشین‌پروری، به فرسایش فردی خواهد انجامید. فداکاری زمانی مثمر ثمر واقع خواهد شد که در خدمت نیروی سیاسی منسجم و پیش‌رو قرار گیرد.

چند نکته درباره‌ی دریا، تنگه‌ی هرمز و آن چه «ناوگان

نظامی ایران» نامیده می‌شد/ محمدرضا کریمی

در بحث درباره‌ی دریاهای و کنترل آب‌راه‌های بین‌المللی، پیش از هر چیز باید به این نکته توجه کرد که تقریباً تمامی قوانین مربوط به حاکمیت دریایی و عبور و مرور در آب‌ها را قدرت‌های امپریالیستی تدوین کرده‌اند. البته این به آن معنا نیست که تمام این قوانین لزوماً غیرمنطقی یا فاقد کارکرد هستند؛ بلکه بدان معناست که این قوانین در بستری بی‌طرفانه تدوین نشده‌اند. بخشی از این مقررات، به‌ویژه آن‌جا که به ایمنی کشتی‌رانی، حفاظت از محیط زیست و جلوگیری از تصادف و آلودگی مربوط می‌شوند، ضرورت عملی دارند. در هر صورت، باید نیروهایی را که این قوانین را نوشته‌اند، منافع نهفته در پس آن‌ها و کسانی را که، به‌ویژه هنگام بروز بحران، امکان اعمال و تفسیرشان را در اختیار دارند، پیش چشم داشت.

برای مثال، گذار از آب‌راهی مانند تنگه‌ی تورس در شمال استرالیا معمولاً مستلزم استفاده از راهنما/پایلوت دریایی و دریافت خدمات راه‌بری است. به دلیل حساسیت‌های زیست محیطی منطقه، پیچیدگی مسیر و به‌ویژه توان دریایی و نظارتی استرالیا، استفاده از این خدمات در عمل تقریباً اجباری است. استرالیا از توان فنی، سازمانی و نظامی لازم برخوردار است تا این مقررات را اجرا کند، حرکت شناورها را زیر نظر گرفته و در صورت لزوم، عبور آن‌ها را مدیریت یا محدود کند.

وقتی بحث تنگه‌ی هرمز مطرح می‌شود، متأسفانه به بعضی از سخن‌پراکنان ابتدا باید این را گوش‌زد کرده که این تنگه را روی نقشه پیدا کنند تا متوجه شوند که خلاف ادعاهایشان، جزیره‌ی خارک اساساً در نزدیکی تنگه‌ی هرمز قرار ندارد، چه رسد به این که موقعیت استراتژیک آن و حضور جزایری چون قشم، هرمز، لارک و هنگام در محدوده‌ی آن را بشناسند. با این حال، صرف نظر از این ناآگاهی، اصل کنترل و مدیریت عبور و مرور دریایی در تنگه‌ی هرمز، با توجه به وضعیت بسیار حاد زیست محیطی خلیج فارس و دریای عمان، فی‌نفسه اقدامی غیرمنطقی نیست. خلیج فارس پهنه‌ای نیمه‌بسته، کم عمق و به‌شدت آسیب‌پذیر در منطقه‌ای کاملاً گرم است و چنان‌چه تا کنون بارها رخ داده، هر حادثه‌ی دریایی یا نشت نفت می‌تواند پی‌آمدهای گسترده و بلند مدتی برای محیط زیست و زندگی ساکنان منطقه داشته باشد.

مشکل اصلی این جاست که کنترل موثر یک تنگه، با صدور فرمانی یا پراندن چند موشک و پهپاد، ممکن نمی‌شود. چنین کنترلی مستلزم برخورداری از نیروی انسانی متخصص، ساختارهای فنی دقیق، سامانه‌های پیش‌رفته‌ی راه‌بری، توان امداد و نجات، امکانات پایش محیط زیستی، مراکز هماهنگی ترافیک دریایی و شبکه‌ای منظم از کارشناسان و دریانوردان حرفه‌ای است. سامانه‌ی دریانوردی ایران، با وجود تمام مصیبت‌ها، ضعف‌ها و ساختارهای معیوبی که داشته، در دوره‌هایی نیروی کار خبره‌ای را در حوزه‌های مختلف تربیت کرده بوده است. منفعت طلبی افسار گسیخته‌ی سرمایه‌داری در ایران، بخش بزرگی از این نیروی کار متخصص را فرسوده، پراکنده یا از چرخه خارج کرده است. در نتیجه، در ساختار فعلی امکان کنترل موثر و پایدار تنگه‌ی هرمز وجود ندارد. ممکن است توان ایجاد تهدید یا اختلال وجود داشته باشد؛ اما این با «مدیریت دریایی» و «کنترل فنی ترافیک دریایی» تفاوتی اساسی دارد. مخصوصاً این که آمریکا ساده‌ترین تجهیزات کمک ناوبری را نیز منهدم ساخته است.

ادامه در صفحه‌ی ۲

تنگه‌ی هرمز و انتقال بحران انرژی به اقتصاد جهانی

نزدیک به صفر شدن گذار کشتی‌ها از تنگه‌ی هرمز، تشدید حملات ایران و آمریکا و افزایش هم‌زمان قیمت نفت و گاز، بحران منطقه‌ی غرب آسیا را برای اقتصاد جهانی به چالشی عمده تبدیل کرده است. هشدار آژانس بین‌المللی انرژی نشان می‌دهد که در صورت ادامه‌ی اختلال تا چند هفته‌ی آینده، میزان ذخایر نفتی و مسیرهای جای‌گزین را مورد محک قرار خواهد داد. داده‌های کشتی‌رانی نشان می‌دهند روز پنج‌شنبه تنها سه کشتی حامل کالا از تنگه‌ی هرمز عبور کرده‌اند که این میزان کم‌ترین شمار روزانه از ماه مه بوده است. درحالی‌که میانگین روزانه پیش از جنگ حدود ۱۲۵ کشتی اعلام شده، یک روز پیش از آن نیز ۱۱ شناور از این آب‌راه گذشته بودند. برای دومین روز متوالی، هیچ نفت‌کش بزرگ یا کشتی حامل گاز طبیعی مایع از تنگه عبور نکرد. این ارقام به معنای بسته شدن کامل تنگه‌ی هرمز نیستند. یک نفت‌کش حامل فرآورده‌های نفتی و یک کشتی کوچک حامل گاز مایع از مسیر آب‌های ایران خارج شدند و دو نفت‌کش بزرگ نیز پس از قطع موقت علایم سامانه شناسایی خودکار، دوباره در نزدیکی تنگه ظاهر شدند. بازگشت برخی شناورها، لنگراندازیشان در آب‌های عمان و خاموش کردن سامانه‌های شناسایی، نشان می‌دهد که خطر توقیف و افزایش هزینه‌ی بیمه، بسیاری از شرکت‌ها را عملاً از عبور منصرف کرده است.

بازارها این خطر را پیشاپیش قیمت‌گذاری کرده‌اند. بهای نفت برنت روز جمعه به ۸۸ دلار و ۱۰ سنت و نفت وست‌تگزاس به ۸۲ دلار و ۴۹ سنت رسید. هر دو شاخص طی یک هفته نزدیک به ۱۶ درصد افزایش یافتند. قیمت گاز طبیعی مایع در شمال شرق آسیا نیز به ۲۰ دلار و ۱۰ سنت برای هر میلیون واحد حرارتی بریتانیا رسید و بهای گاز اروپا به ۱۹ دلار و ۳۴ سنت افزایش یافت.

فاتح بیرویل، مدیر اجرایی آژانس بین‌المللی انرژی، هشدار داده است که اگر جریان نفت در چند هفته آینده افزایش نیابد، امنیت انرژی جهانی در معرض خطر قرار خواهد گرفت. آژانس و کشورهای عضو آن، پیش از این آزادسازی هماهنگ حداکثر ۴۰۰ میلیون بشکه نفت را آغاز کرده‌اند. حجمی که معادل حدود چهار روز تولید جهانی است. این ذخایر می‌توانند شوک اولیه را تخفیف دهند؛ اما جای‌گزین دایمی جریان نفت و گاز خلیج فارس نیستند.

افزایش تولید آمریکا، وجود ذخایر بزرگ چین و کاهش مصرف سوخت از طریق خودروهای برقی و حمل‌ونقل عمومی نیز بخشی از فشار را مهار کرده‌اند. با این حال، ذخایر راهبردی فقط زمان می‌خرند. استفاده از آن‌ها نشان می‌دهد دولت‌ها ناچار شده‌اند منابع عمومی انباشته شده برای وضعیت اضطراری را برای تثبیت بازاری به کار گیرند که تصمیم‌های اصلی آن در اختیار شرکت‌های نفتی، معامله‌گران، کشتی‌داران و بیمه‌گران قرار دارد.

هزینه‌های افزایش نرخ انرژی به‌طور یک‌سان توزیع نمی‌شود. تولیدکنندگان خارج از منطقه، شرکت‌های دارای ذخایر ارزان و فروشندگانی که به مسیرهای جای‌گزین دسترسی دارند، ممکن است از قیمت‌های بالاتر سود ببرند. در مقابل، کشورهای واردکننده ناچارند برای خرید سوخت، ارزش بیشتری بپردازند یا این که یارانه‌ها را افزایش دهند یا به طرق دیگری قیمت را به مصرف‌کننده منتقل کنند.

در هر سه حالت، هزینه‌ی نهایی بر خانوارهای مزدبگیر سرشکن می‌شود. چرا که به معنای افزایش کرایه‌ی حمل‌ونقل، برق، مواد غذایی و کالاهای صنعتی، بدون آن‌که دست‌مزدها بالا رفته باشند، هست. به گفته‌ی رییس آژانس، اقتصادهای واردکننده‌ی آسیایی، از جمله پاکستان، بنگلادش و هند، در معرض فشار شدیدتری قرار دارند. در خانوارهای کم‌درآمد، گران‌شدن فرآورده‌های نفتی حتا می‌تواند استفاده از سوخت‌های آلایندتر مانند چوب و فضولات حیوانی را افزایش دهد؛ کاری که بار سلامت و مراقبت آن غالباً بر زنان آوار می‌شود.

عربستان بخشی از صادرات خود را به بندر یمن در دریای سرخ منتقل کرده است؛ اما ظرفیت خطوط لوله و بنادر جای‌گزین محدود است. تهدید گسترش اختلال به دریای سرخ نیز نشان می‌دهد مسیر جای‌گزین می‌تواند خود به میدان فشار تازه‌ای تبدیل شود. از این رو، بحران تنگه‌ی هرمز، زمان حمل، نرخ بیمه، سرمایه‌ی درگیر و هزینه‌ی تولید را با ایجاد اختلال در گردش کالا افزایش داده و شکاف میان دولت‌ها و شرکت‌های دارای ذخایر و جوامع گرفتار گرانی انرژی را عمیق‌تر می‌کند.

باشند.

عنوان جعلی «ناوگان نظامی ایران» برای دونالد ترامپ آب داشت. او و دستگاه تبلیغاتی ایالات متحده به خوبی از انهدام شناورهای ایران استفاده تبلیغاتی کرده و مدعی شدند که تعداد زیادی از شناورهای نظامی ایران را هدف قرار داده یا نابود کرده‌اند و از این طریق، عملیات خود را به‌عنوان ضربه‌ای بزرگ به یک قدرت دریایی مهم نمایش دادند. همین عنوان در داخل جمهوری اسلامی نیز برای بسیاری نان داشت. از فرماندهان و نهادهای تبلیغاتی گرفته تا پیمان‌کاران، مدیران و کسانی که بودجه و موقعیت خود را از بزرگ‌نمایی چنین توانی به دست می‌آوردند، لقمه‌های چرب و نرمی را به دندان کشیدند.



واقعیت این است که این نمایش تبلیغاتی از هر دو طرف سودآور بوده است. برای آمریکا، دشمنی بزرگ و خطرناک ساخته می‌شد که شکست دادنش شکلی از نمایش هژمونی بود. برای جمهوری اسلامی نیز «ناوگان» و «اقتدار دریایی» بهانه‌ای برای تبلیغات و تثبیت موقعیت نهادهای نظامی فراهم می‌کرد. در میان این دو دستگاه تبلیغاتی، آن چه قربانی شد، واقعیت فنی و هم‌چنین زندگی نیروهای انسانی‌ای چون کارکنان بنادر، صیادان و مردم ساکن مناطق ساحلی بوده که لطف بمب‌های آمریکا شامل حالشان شده است.

اگر کسی همچنان از حمله به بنادر ایران خوشحال می‌شود، باید در سلامت قضاوت اخلاقی خود تردید کند. اگر آن فرد مدتی در یکی از این بنادر زندگی کرده باشد و با این‌حال از چنین حملاتی ابراز شادی کند، مساله بسیار وخیم‌تر است. چگونه می‌توان از نابودی قایق‌های صیادی و خدماتی خوشحال شد؟ قایق‌هایی که ارتباطی به نظامی‌گری نداشته و وسیله‌ی معاش نیروهای کار دریایی و خانواده‌های آن‌ها بوده‌اند؟

تنها در بندرعباس و طی یک حمله، براساس گفته‌ی یکی از ساکنان، ۳۸ فروند و براساس اعلام‌های رسمی حدود ۳۰ فروند قایق صیادی و خدماتی نابود شده‌اند. شادی از چنین اتفاقی نه مخالفت با جمهوری اسلامی است و نه دفاع از آزادی. این شادی، بی‌اعتنایی به زندگی و معیشت مردمی است که بیش از همه زیر فشار همان نظام قرار دارند. مخالفت با حکومت نمی‌تواند به توجیه نابودی ابزار کار و زندگی مردم تبدیل شود. هرکس این تمایز ساده را نمی‌فهمد، در بهترین حالت در منجلاب تبلیغات جنگی گیر افتاده و در بدترین حالت، ارزان‌ترین سرباز تبلیغاتی هر دو سوی جنگ طلب است.

ادامه از صفحه‌ی ۱

موضوع دیگر، ریسک بیمه و کشتی‌رانی است. برای درک اهمیت مساله‌ی ریسک در کشتی‌رانی، می‌توان به نمونه‌ای ظاهراً کوچک اشاره کرد. چند سال پیش بخشی از دریای عمان به عنوان منطقه‌ای واجد خطر دزدی دریایی ثبت شده بود. پس از پی‌گیری، مشخص شد که در بازه‌ی زمانی چند ماهه‌ای، کشتی‌هایی از روی توره‌های ماهی‌گیری صیادان عبور کرده و توره‌های آن‌ها را تخریب کرده بودند. صیادان نیز با لنج یا قایق به کشتی‌ها نزدیک شده، از طریق دستگاه وی‌اچ‌اف به خدمه ناسزا گفته و ظاهراً چند تکه چوب به سمت یکی از کشتی‌ها پرتاب کرده بودند.

حال به‌جای آن چند تکه چوب، پشه‌پاد یا موشک را قرار دهید؛ موشک یا پشه‌پادی که شاید به هدف هم اصابت نکند. نفس تهدید برای افزایش ریسک کافی است. در چنین وضعیتی، شرکت بیمه نرخ خود را افزایش خواهد داد یا پوشش بیمه‌ای را محدود خواهد ساخت. ناخدای شناور هم ممکن است از حرکت خودداری کند؛ چرا که مسولیت هر حادثه‌ی احتمالی، در درجه نخست متوجه ناخداست. البته مگر در شرایط خاصی که اثبات آن نیز معمولاً چنان پیچیده می‌شود که در نهایت باز هم بخشی از مسولیت بر گردن ناخدا می‌افتد.

بنابراین، جمهوری اسلامی شاید قادر نباشد گذار از تنگه‌ی هرمز را به معنای فنی و سازمان یافته کنترل کند؛ اما با چند موشک یا عملیات محدود می‌تواند روند عبور و مرور را متوقف ساخته یا مختل کند. آن چنان که بیان شد، حتا بدون اصابت مستقیم به شناورها نیز می‌توان از عبور کشتی‌ها ممانعت به عمل آورد و از پس آن، در بازار انرژی اختلال ایجاد کرد. چنین اختلالی، چنان‌چه تا کنون رایج بوده، می‌تواند به ابزاری برای چانه‌زنی و گرفتن امتیاز سیاسی تبدیل شود. این وضعیت را نباید با برخورداری از قدرت دریایی واقعی یا توان کنترل یک آبراه اشتباه گرفت. اگر خم‌کردن یک ورق فلزی، انداختن آن در آب به‌گونه‌ای که غرق نشود و بستن یک موتور به آن برای ساختن «قایق» کافی باشد، در آن صورت همه‌ی کشورها می‌توانند برای خود ناوگان نظامی بسازند. ناوگان نظامی، مجموعه‌ای از اجسام شناوری که چند اسلحه به آن چسبانده باشند، نیست. ناوگان به طراحی مهندسی، هماهنگی بدنه و موتور، سامانه‌های پایدار کننده، تجهیزات ناوبری و رزمی، تعمیر و نگهداری، لجستیک، آموزش منظم و توان عملیاتی بلند مدت نیاز دارد.

جمهوری اسلامی، برخلاف تبلیغات رسمی، ناوگان نظامی دریایی به معنای دقیق و حرفه‌ای آن نداشته است. با چند شناور فرسوده متعلق به عهد دقیانوس، با موتورهای مربوط به دهه ۱۹۷۰ میلادی، به علاوه‌ی نفت‌کش توقیف‌شده‌ای مانند مکران که با جوش دادن چند ورق فلزی روی عرشه‌اش آن را «ناو بالگردبر» نامیده بودند، توأم با چند شناور سر هم بندی شده‌ای که «دنا» یکی از آنان بود، نمیتوان ناوگان نظامی ساخت. به آنان، مجموعه‌ای از قایق‌ها که به دلیل عدم تناسب موتور و بدنه، هنگام اجرای «ترنینگ سیرکل» یا چرخش دایره‌ای چنان به یک سمت خم می‌شوند که خطر بازنگشتن آن‌ها به وضعیت متعادل وجود دارد، نمی‌توانند نشانه‌ی برخورداری از توان دریایی پیش‌رفته

قراردادهای انرژی آمریکا، پستوانی مادی موازنه‌گری بغداد

علی فالح الزیدی در سفرش به آمریکا، بسته‌ای شامل ۴۸ توافق، تفاهنامه و اعلام مشارکت با شرکت‌ها و نهادهای آمریکایی امضا کرد. مجموعه‌ای که برخی گزارش‌ها ارزش آن را بیش از ۶۰ میلیارد دلار می‌دانند. تمرکز بر نفت و مسیرهای جای‌گزین صادرات، این بسته را به پستوانه‌ای مادی برای موازنه‌گری منطقه‌ای بغداد بدل می‌کند.

بیانیه‌ی دفتر نخست‌وزیر عراق از مجموعه‌ای ناهم‌گون شامل توافقات، یادداشت‌های تفاهم، قراردادهای همکاری و اعلامیه‌های مشارکت میان نهادهای دولتی و خصوصی دو کشور سخن گفته است. گزارش دیگری نیز بخش مهمی از این بسته را «غیرالزام‌آور» توصیف کرده است. بنابراین، رقم ۴۸ توافق را نباید معادل ۴۸ پروژه‌ی قطعی و تامین مالی شده دانست. برای بسیاری از طرح‌ها جدول زمانی، منبع سرمایه، سهم طرف‌ها، تضمین دولت، شیوه‌ی بازپرداخت یا تعهدات اجرایی مشخص نشده است.

با این حال، درون این بسته، چند جهت‌گیری روشن دیده می‌شود. در گزارش‌های پیرامون آن، نام شرکت‌هایی چون شورون، کونوکو فیلیپس، اکسون‌موبیل، شل، هالیبرتون، کی‌بی‌آر و جنرال الکتریک ورنووا آمده است. گویا شورون سه توافق با دولت عراق امضا کرده که دو مورد به افزایش تولید نفت و یک مورد به سرمایه‌گذاری در خط لوله‌ای برای ایجاد مسیر جدید صادراتی مربوط است. گزارش‌ها از پیش‌برد برنامه‌های این شرکت در میدان‌های غرب قرنیه ۲ و ناصریه و بررسی خط لوله‌ای به ساحل مدیترانه از راه سوریه خبر می‌دهند. کونوکو فیلیپس نیز اعلام کرده است ۴۲ درصد از سهام شرکت «بی‌پی انرژی کرکوک» را می‌خرد و در کنار بی‌پی به بازتوسعه‌ی میدان‌های در حال تولید شمال عراق می‌پیوندد. شرایط مالی معامله اعلام نشده است.

بخش دیگری از توافقات به برق، ارتباطات، داروسازی، آموزش و کشاورزی مربوط می‌شود و نام استارلینک، کی‌سایت، پی‌سی‌کو و فریتو-لی نیز در فهرست آمده است. با این همه، وزن سیاسی بسته را پروژه‌های انرژی و حمل‌ونقل تعیین می‌کنند؛ زیرا دولت عراق بخش اصلی درآمد و توان مالی خود را از صادرات نفت به دست می‌آورد و جنگ منطقه‌ای جاری، این شریان را مختل کرده است.

کانون راهبردی توافقات، ایجاد مسیرهایی است که وابستگی صادرات عراق به تنگه‌ی هرمز را کاهش دهد. گزارش‌ها از بازسازی یا توسعه‌ی خط لوله‌ی نفت عراق - سوریه و شبکه‌ای سخن می‌گویند که قرار است بصره را به حدیثه در غرب عراق متصل ساخته و از آن جا به بندر جیهان ترکیه و بانیاس سوریه برسد. مقام‌های عراقی ظرفیت هدف‌گذاری شده‌ی این شبکه را حدود دو میلیون بشکه در روز اعلام کرده‌اند. وزارت خارجه‌ی آمریکا نیز از مشارکت یک کنسرسیوم بین‌المللی به رهبری آمریکا در بخش‌های فنی و مالی پروژه حمایت کرده است. در شرایط حاضر که عبور نفت از تنگه‌ی هرمز به شدت کاهش یافته و بغداد بخشی از درآمد صادراتی خود را از دست داده، مسیر مدیترانه برای دولت عراق معنایی فراتر از یک پروژه‌ی عمرانی پیدا می‌کند.

نباید فراموش کرد که خط لوله، هنوز معادل مسیر جای‌گزین عملیاتی نیست. یکی از گزارش‌ها با استناد به برآورد گلدمن ساکس می‌گوید ساخت خط لوله در یک کشور دست‌کم دو سال و نیم زمان می‌برد. حال آن‌که طرح عراق باید از چند

قلمرو سیاسی و حقوقی عبور کند. مسیر زمینی در مقایسه با حمل دریایی از خلیج فارس گران‌تر و کم‌بازده‌تر است و اجرای آن به امنیت مرز عراق و سوریه، ثبات مناطق عبور، توافقات ترانزیتی با دمشق و آنکارا، تامین مالی و رفع موانع حقوقی وابسته خواهد بود. از این رو، سخن سفیر آمریکا در ترکیه که چنین طرح‌هایی را وسیله‌ی تبدیل تنگه‌ی هرمز به «موضوعی فرعی» دانسته، به جای آن که توصیف وضع موجود باشد، بیان تمنای سیاسی واشنگتن است.

بغداد با امضای این اسناد نمی‌تواند در کوتاه مدت از تنگه‌ی هرمز مستقل شود؛ اما می‌تواند نقشه‌ی سرمایه‌گذاری آینده را تغییر دهد و از امکان مسیرهای جای‌گزین در چانه‌زنی با آمریکا، ایران، ترکیه، سوریه و کشورهای خلیج فارس استفاده کند. موازنه‌گری عراق تا زمانی که فقط در سطح دیدارهای دیپلماتیک و اظهارات بی‌طرفانه باقی بماند، شکننده است. دولت زمانی قدرت مانور پیدا می‌کند که منابع درآمد، مسیر صادرات و از همه مهم‌تر، دسترسی به اعتبار را متنوع کند. توافقاتی واشنگتن قرار است چنین پستوانه‌ای برای سیاست خارجی بغداد بسازند.

با این همه، تنوع‌بخشی لزوماً به معنای استقلال نیست. اگر کنسرسیوم‌های آمریکایی تامین مالی، طراحی، بهره‌برداری و بازپرداخت خط لوله را در اختیار بگیرند، مسیر تازه‌ی صادراتی در عین کاهش آسیب‌پذیری جغرافیایی عراق، اهرم‌های تازه‌ای در اختیار واشنگتن و شرکت‌هایش برای کنترل بیش‌تر بر عراق قرار خواهد داد. مالکیت حقوقی پروژه ممکن است عراقی باقی بماند؛ اما کنترل واقعی بر تصمیم‌گذاری و جریان درآمد می‌تواند میان دولت و سرمایه‌ی خارجی تقسیم شود. این جابه‌جایی را باید تغییر شکل وابستگی دانست، نه پایان آن. شاید هم بتوان آن را به منزله‌ی آغازی برای دگرش کنترل نظامی-اقتصادی عراق توسط آمریکا به کنترل اقتصادی صرف در نظر گرفت.

خرید ۴۲ درصد از سهام شرکت «بی‌پی انرژی کرکوک» از سوی کونوکو فیلیپس، نمونه‌ای از گسترش حضور مستقیم سرمایه‌ی آمریکایی در صنعت نفت عراق است. با تکمیل این معامله، کونوکو فیلیپس در کنار بی‌پی در بازتوسعه‌ی چهار میدان نفتی فعال در کرکوک مشارکت خواهد کرد و در تصمیم‌گیری پیرامون سرمایه‌گذاری، هزینه‌ها و افزایش تولید این میدان‌ها سهم خواهد داشت. کونوکو فیلیپس گفته است درآمدش از این مشارکت بر اساس سهم این شرکت از افزایش تولید میدان‌ها و هزینه‌های اجرای پروژه محاسبه خواهد شد. با این حال، جزئیات این فرمول منتشر نشده و روشن نیست پس از پرداخت هزینه‌ها و سهم شرکت‌های خارجی، چه مقدار از درآمد حاصل از تولید اضافی به دولت عراق خواهد رسید.

بسته‌ی واشنگتن یک تناقض داخلی را نیز آشکار می‌کند. گزارش‌ها هم‌زمان عراق را کشوری ثروتمند از نظر نفت و گرفتار زیرساخت فرسوده، خدمات عمومی ناکارآمد، سومدیریت و فساد مزمن توصیف می‌کنند. جذب ده‌ها میلیارد دلار سرمایه می‌تواند ظرفیت تولید و صادرات را افزایش دهد؛ اما تضمینی وجود ندارد که درآمد حاصل به برق پایدار، آب، درمان، آموزش یا اشتغال امن تبدیل شود. پروژه‌های نفتی همواره به صورت جزایری سودآور عمل کرده‌اند. در روندی تکراری، سرمایه و فن‌آوری وارد میدان شده، تولید بالا رفته و درآمد میان سرمایه‌داران و شبکه‌های سیاسی توزیع گردیده و اکثریت مردم از آن بهره‌ای نخواهند برد. از این رو، معیار ارزیابی قراردادهای نباید فقط تعداد شبکه‌های افزوده یا مبلغ اسمی سرمایه‌گذاری باشد. باید میزان بهره‌مندی نیروی کار عراقی از این وضعیت روشن شود. هم‌چنین، هزینه‌های محیط‌زیستی سنجیده شده و از مخاطرات احتمالی پیش‌گیری شود. افزون بر این، باید معلوم شود درآمد خط لوله و میدان‌ها چگونه وارد بودجه می‌شود و آیا جامعه امکان دسترسی به متن

قراردادها و نظارت بر اجرای آن‌ها را خواهد داشت یا نه؟ بدون چنین ساز و کارهایی که اجرایشان بعید به نظر می‌رسد، «مشارکت بلند مدت» می‌تواند نام دیگری برای واگذاری ریسک به دولت و تضمین بازده برای شرکت‌ها باشد. قراردادهای تازه برای رابطه‌ی عراق و ایران نیز مهم‌اند، اما نباید آن‌ها را به‌سادگی اعلان پیوستن بغداد به اردوگاه آمریکا دانست. عراق هم‌چنان با ایران مرز طولانی، تجارت گسترده، پیوندهای مذهبی و شبکه‌های سیاسی و مسلح نزدیک به تهران دارد. دولت الزیدی نیز برای حفظ ثبات داخلی نمی‌تواند این روابط را یک باره قطع کند. با این حال، اگر بغداد بتواند نفت را بدون عبور از هرمز به ترکیه و سوریه بفرستد، فن‌آوری و سرمایه بخش انرژی را از شرکت‌های آمریکایی بگیرد و دسترسی خود را به حمایت مالی واشنگتن گسترش دهد، یکی از پایه‌های مادی نفوذ ایران بر محاسبات عراق تضعیف خواهد شد. این تحول موازنه را به طور کامل عوض نمی‌کند؛ اما موجب نامتقارن‌تر ساختن می‌شود.

این نامتقارن‌سازی در پیوند میان قراردادهای اقتصادی و مطالبه‌ی سیاسی واشنگتن دیده می‌شود. گزارش‌های برآمده، سفر نخست‌وزیر را با وعده‌ی او برای خلع سلاح گروه‌های نزدیک به ایران و جلوگیری از حمله به تأسیسات آمریکا مرتبط کرده‌اند. قراردادهای لزوماً پاداش مستقیم برای تحقق این وعده نبوده و سندی برای چنین رابطه‌ای منتشر نشده است. با این حال، هم‌زمانی سرمایه‌گذاری، امنیت صادرات و فشار برای یک‌پارچه‌سازی قدرت مسلحانه، نشان می‌دهد سیاست اقتصادی آمریکا از سیاست امنیتی آن جدا نیست. واشنگتن می‌کوشد از طریق شرکت‌ها، مسیرهای انرژی و دسترسی مالی، هزینه‌ی نزدیکی بغداد به تهران را افزایش داده و منافع بخشی از نخبگان عراقی را به دوام رابطه با آمریکا گره بزند.

در سوی مقابل، بغداد می‌کوشد همین رقابت را به منبع چانه‌زنی تبدیل کند. دولت عراق از یک سو با آمریکا قرارداد می‌بندد و درباره‌ی مسیرهای جای‌گزین تنگه‌ی هرمز مذاکره می‌کند و از سوی دیگر، نمی‌خواهد مناسباتش با ایران دچار گسست شود. این سیاست را می‌توان موازنه‌گری دانست. باید در نظر داشت که این موازنه، موازنه‌ای میان دو طرف هم‌وزن نیست. آمریکا به دلار، شرکت‌های بزرگ، فن‌آوری و حمایت سیاسی بین‌المللی دسترسی دارد. ایران در مقابل، از جغرافیا، تجارت مرزی، شبکه‌های حزبی و گروه‌های مسلح برخوردار است. قراردادهای انرژی تلاش بغداد برای افزودن وزن مادی به آن بخشی از سیاست خارجی است که به واشنگتن و بازارهای غربی متصل می‌شود.

مسأله‌ی سوریه نیز به این معادله بُعد دیگری می‌دهد. احیای مسیر بانیاس، سوریه را به کشوری ترانزیتی تبدیل خواهد کرد و این می‌تواند برای بازسازی زیرساخت‌های آن کشور منابعی را فراهم آورد. البته این مسیر ممکن است به کریدوری زیر نفوذ کنسرسیوم‌های آمریکایی تبدیل شود و رقابت بر سر کنترل بنادر، تعرفه‌ها و امنیت خطوط را نیز تشدید کند.

در اوضاع جاری، قراردادهای انرژی، مسیر رسوخ منافع امپریالیستی را هموار خواهند کرد. شرکت‌های آمریکایی با ورود هدفمند به اقتصاد عراق، بخشی از تصمیم‌گیری راهبردی عراق را به خود پیوند خواهند زد؛ در نتیجه، کاهش وابستگی به تنگه‌ی هرمز می‌تواند با وابستگی به سرمایه، بانک، بیمه و حمایت سیاسی آمریکا همراه شود. استقلال زمانی معنا دارد که کنترل منابع و درآمدها در اختیار جامعه‌ی عراق و نهادهای عمومی باقی بماند.

کشته شدن دو نظامی آمریکایی و مفقود شدن یک نفر در حمله‌ی ایران به پایگاه هوایی موفق السلطی در اردن، جنگ را وارد مرحله‌ای جدید کرده است. برای نخستین بار پس از فروپاشی آتش‌بس، هزینه‌ی مستقیم نبرد به نیروهای آمریکا رسیده و هم‌زمان موقعیت اردن به عنوان میزبان پایگاه‌های واشنگتن را به یکی از کانون‌های آشکار بحران تبدیل کرده است.

فرماندهی مرکزی آمریکا اعلام کرد حمله‌ی روز جمعه با موشک‌های بالستیک و پهپادها انجام شده و علاوه بر دو کشته و یک مفقود، چهار نظامی دیگر را راهی بیمارستان‌های اردن کرده است. نام قربانیان تا کنون اعلام نشده است. یک مقام آمریکایی نیز به واشنگتن پست گفته است پایگاه موفق السلطی در ازرق با دست کم یک موشک هدف قرار گرفت و بخشی از پرتابه‌ها از پدافند آمریکا و اردن عبور کردند. ترکیب دقیق مهمات، میزان خسارت پایگاه و چگونگی شکست سامانه‌های دفاعی هنوز به‌طور مستقل روشن نشده است.

واشنگتن ساعاتی بعد، دور تازه‌ای از حملات را آغاز کرد. فرماندهی مرکزی آمریکا مدعی شد جنگنده‌ها، پهپادها و ناوهای این کشور مراکز نظارت، زیرساخت لجستیکی نظامی، انبارهای زیرزمینی تسلیحات و امکانات دریایی ایران را هدف گرفته‌اند. این عملیات هفتمین شب متوالی حملات آمریکا توصیف شده است. گزارش‌های ایرانی نیز از آسیب به پل‌ها، جاده‌ها، تاسیسات برق و آب‌شیرین‌کن در جنوب کشور خبر داده‌اند. هم‌زمان، حملات ایران به کویت به یک تاسیسات نفتی و مجموعه برق و آب‌شیرین‌کن خسارت زده و چند نفر را زخمی کرده است.

با این حال، توصیف تحول اخیر به‌عنوان گذار جنگ «از زیرساخت به تلفات انسانی» دقیق نیست. حمله به پل، نیروگاه، بندر یا آب‌شیرین‌کن از ابتدا هزینه‌هایی انسانی داشته است. آن بخش از هزینه‌ی جنگ که تا کنون عمدتاً بر دوش مردم ایران، ساکنان کشورهای خلیج فارس و دریانوردان قرار داشت و عمدتاً نادیده گرفته می‌شد، اکنون به صورت مرگ نظامیان آمریکایی وارد محاسبات داخلی واشنگتن شده است.

این تمایز برای فهم واکنش آمریکا اهمیت دارد. دولت‌ها معمولاً خسارت‌های زیرساختی و غیرنظامی در خارج از مرزهای خود را با زبان «کاهش توان دشمن»، «هدف دوکاربردی» یا «خسارت جانبی» از نظر سیاسی مدیریت می‌کنند. اما مرگ سربازان خودی ظرفیت متفاوتی برای بسیج افکار عمومی و فشار کنگره برای مطالبه‌ی انتقام ایجاد می‌کند. وزیر دفاع آمریکا پس از حمله نوشت که کشته شدن نیروها بر عزم واشنگتن افزوده است. چنین زبانی نشان می‌دهد دولت کوشیده تلفات را مجوزی برای تشدید عملیاتی که بعدتر انجام داد، معرفی کند.

در عین حال، فشار برای پاسخ گسترده‌تر با محدودیت‌های داخلی آمریکا روبه‌رو است. گزارش‌های منتشر شده شمار نظامیان آمریکایی کشته شده از آغاز جنگ در ۲۸ فوریه تا کنون را ۱۶ نفر و شمار مجروحان را بیش از ۴۳۰ نفر اعلام کرده‌اند. هدف فوری حملات تلافی‌جویانه‌ی آمریکا، بازسازی اعتبار بازدارندگی است؛ یعنی اثبات این که حمله به نیروهای هزینه‌ای سنگین‌تر برای ایران خواهد داشت. مشکل این منطق آن است که بازدارندگی از طریق مجازات، شبکه‌ی اهداف مقابل را نیز گسترش می‌دهد. هر حمله‌ی آمریکا به خاک ایران، تهران را به هدف گرفتن پایگاه‌ها، سامانه‌های دفاعی و تاسیسات کشورهای میزبان سوق می‌دهد. در برابر آن، هر حمله‌ی ایران نیز واشنگتن را وادار به زدن ضربه‌ای دیگر می‌کند. در نتیجه، مانورهایی که گویا قرار است حدود جنگ را مشخص کنند، در حال جا به جا کردن همان حدود هستند.

اردن در مرکز این تناقض قرار گرفته است. این کشور میزبان پایگاه‌های مهم آمریکا و یکی از گره‌های شبکه‌ی نظامی واشنگتن در منطقه است. بر اساس گزارش نیویورک تایمز در ۱۹ ژوئیه، محدودیت‌های اعمال شده بر فعالیت نیروهای آمریکایی در بحرین، قطر و امارات بر اهمیت عملیاتی اردن افزوده است. با این وجود، افزایش نقش نظامی به معنای افزایش اختیار سیاسی نیست. ممکن است دولت اردن خاک و پدافند خود را در اختیار عملیات مشترک قرار داده باشد؛ اما تصمیمات لازم پیرامون دامنه‌ی حملات آمریکا، در واشنگتن گرفته می‌شود. در مقابل، پی‌آمدهای امنیتی، احتمال حمله‌ی متقابل و هزینه‌ی اجتماعی آن در داخل اردن باقی می‌ماند.

متن «هنوز صدها پناهگاه کلیسایی وجود دارد»^۱ در نشریه‌ی مدیکو اینترنشنال، در قالب گفت‌وگویی با میثائل رامینگر، الهی‌دان کاتولیک و از بنیان‌گذاران موسسه‌ی الهیات و سیاست، به بررسی سنت اعتراضی مسیحیت و شکل‌گیری ایدئولوژی تازه‌ای از جنگ به نام دین می‌پردازد. این گفت‌وگو در صفحات ۵۲ تا ۵۷ شماره‌ی دوم سال ۲۰۲۶ نشریه «نامه مدیکو» منتشر شده است. رامینگر در آغاز، کاهش نفوذ هم‌بستگی، برابری حقوقی و جهان‌شمولی را نشانه‌ی سردتر و خشن‌تر شدن فضای اجتماعی دانسته و می‌گوید بازگشت دین در دولت دوم ترامپ، بیش از آن که احیای سنت تاریخی مسیحیت باشد، بازسازی سیاسی دین متناسب با نیازهای قدرت است. به گفته‌ی او، بنیادگرایی اوانجلیکال، کمربند انجیلی و آفرینش‌باوری آمریکایی، زمینه‌ای متفاوت از سنت‌های کلیسایی اروپا ساخته‌اند و در این محیط، زبان دینی می‌تواند به ابزاری برای تعیین دشمن و مشروعیت‌بخشی به جنگ تبدیل شود. در صفحه‌ی ۵۳، گفت‌وگو به پتر تیل، حامی ترامپ، و تفسیر او از آرماگدون، شر مطلق، «دجال» و «بازدارنده» (Katechon) می‌پردازد. در این روایت، اروپا، ایران یا لیبرالیسم مترقی می‌توانند جایگاه دشمن بیرونی را اشغال کرده و نیروهای مدعی نجات، خود را مانع گسترش آشوب معرفی کنند. رامینگر توضیح می‌دهد که مفاهیم «ضدمسیح» و «بازدارنده» در الهیات رایج مسیحی جایگاهی حاشیه‌ای دارند و کاربرد سیاسی کنونی آن‌ها، بیش‌تر از خوانش کارل اشمیت تأثیر پذیرفته است. او هم‌چنین ناسازگاری درونی این استدلال را نیز برجسته می‌کند. اگر بازدارنده مانع تحقق کامل فاجعه شود، بر پایه‌ی همان روایت، هم‌زمان ظهور دوباره‌ی مسیح و برپایی ملکوت را نیز به تأخیر خواهد انداخت. در صفحه‌ی ۵۴، نقد از جریان ترامپیستی فراتر رفته و متوجه کلیساهای آلمان می‌شود که در سند مربوط به کشیشان نظامی، ضرورت تسلیح و جنگ را مفروض گرفته‌اند. رامینگر این موضع را متابعت نهاد دینی از چارچوب‌های سیاست دولتی خوانده و آن را جدا از سنت مسیحی محبت به همسایه می‌داند. سپس بحث به «نظم محبت» در اندیشه‌ی جی‌دی ونس می‌رسد. ونس این مفهوم را به صورت سلسله مراتبی از تعهد و به شکل نخست خانواده، سپس خیابان، جامعه و در نهایت ملت، تفسیر می‌کند. در برابر این خوانش، گفت‌وگو به تمثیل سامری نیکوکار ارجاع می‌دهد که معیار کمک را نزدیکی هویتی یا ملی نمی‌داند؛ بلکه نیاز فوری انسانی را عاملی تعیین‌کننده می‌شمارد. بر این اساس، فقر، فلاکت یا تهدید خشونت، ترتیب خانواده، همسایگی و ملت را کنار می‌زند و پرسش اصلی این می‌شود که چه کسی بیش از همه به یاری نیاز دارد. در صفحات ۵۵ و ۵۶، رامینگر میان هم‌دلی و هم‌دردی سیاسی تمایز گذارده و می‌گوید رویکرد ترامپیستی، ترجمه‌ی نه فضیلتی اجتماعی، بلکه نشانه‌ی ضعف معرفی می‌کند. از نظر او، این موضع با نئولیبرالیسم کلاسیک نیز تفاوت دارد. هر چند نئولیبرالیسم هم‌دردی را محدود و بازاری می‌کرد؛ اما کاملاً از میان نمی‌برد. نتیجه‌ی این تغییر، نظمی سخت، جنگی و عاری از تصور برابری انسان‌هاست. او دفاع از ترجمه‌ی دفاع از این اصل می‌داند که هر انسان رنج کشیده، مستقل از قوم، فرهنگ یا منفعت مشترک، حقی بی‌قید و شرط برای رهایی از رنج دارد. در همین بخش، از نقش تاریخی مسیحیان در جنبش ضدآپارتاید، جنبش ضدجنگ و شبکه‌های هم‌بستگی یاد می‌شود تا نشان داده شود که سنت مسیحی الزاماً به محافظه‌کاری سیاسی یا اطاعت از دولت محدود نبوده است. رامینگر هم‌چنین میان هم‌دردی و هم‌بستگی فرق می‌گذارد. ممکن است هم‌بستگی بر منفعت مشترک استوار شود؛ اما هم‌دردی جهان‌شمول باید رنج کسی که هیچ منفعت مشترک آشکاری با یاری‌رسان ندارد را نیز به رسمیت بشناسد. در صفحه‌ی ۵۷، گفت‌وگو با تأکید بر ضرورت نهادینه شدن این جهان‌شمولی پایان می‌یابد. رامینگر می‌گوید پناهگاه‌های کلیسایی نمونه‌ای عملی از سنتی‌اند که فرمان اداری را در برابر نیاز انسان در خطر، مطلق و تخطی‌ناپذیر نمی‌شمارد. گفت‌وگو اختلاف با الهیات سیاسی ترامپیستی را تنها مناقشه‌ای درباره تفسیر کتاب مقدس نمی‌داند؛ بلکه آن را به این مسأله پیوند می‌زند که هم‌دردی باید به جای تابعیت از ملت و سیاست دولتی، بر برسمیت شناختن بی‌قیدوشرط حق انسان نیازمند مبتنی باشد.

۱. https://www.medico.de/fileadmin/user_upload/media/medico-rundschreiben-02-2026.pdf

روزنامه

دوشنبه ۲۹ تیر ۱۴۰۵ شماره ۴/۲ ۲۰ ژوئیه ۲۰۲۶

سر‌دبیر: محمدرضا کریمی

راه‌های ارتباط با روزنامه:

سایت: <https://www.ruzname.org>

تلگرام: https://t.me/RUZNAME_4

اینستاگرام: https://www.instagram.com/ruzname_4

ایمیل: RUZNAME2@gmail.com